

درد کارگر نه روز کارگر !

□ وقتی قرار است از روز کارگر بنویسیم و شرح پریشانی و زجر نداری شان را مرور کنیم ؛ کهنه خاطرات زخم خورده ی جماعتی مظلوم ؛ زیر پوست شهر سرباز می زند و کاری می کند که حتی از سنگ هم گریه در آید که این تراژدی رنج آور فقط در درد نان خلاصه نمی شود که از گذشته های دور همواره و همیشه بوده و هست و بی تردید با چنین مسئولینی خواهد بود.

شاید بیهوده نباشد که بگوییم درد و نان را از هر طرف که بخوانی به همان معنای مه آلود و پر غصه اش میرسی. اما باید قبول کرد و پذیرفت که زخم جان کارگر حتما که زخمی ترین زخم هاست. زخم کهنه ای که از زخمی شدن کرامت و منزلت انسانی اش چنین چرکین و عفونی شده. وقتی نان میان سفره نیست یا اگر هست کفاف شکم های گرسنه را ندهد ؛ هیچ نشانی از کرامت و شخصیت انسانی نیست که نیست.

□ در این هیاهوی آشفته که تورم چون بختکی شوم بر سر مردم فقیر آوار شده و روز به روز به جان سفره ها افتاده که کوچکترش کند ؛ کارگران تنها غرامت فقر را نمی دهند ؛ که حقارت فقر را هم تحمل می کنند و این درد بسیار بزرگتری ست. خاصه که اکنون کارگری دیگر در جامعه یک شغل نیست. بلکه وضعیت دشوار و عمومی همگانی و البته اجتماعی ست و بی تعارف آنها که زیر آسمان شهر در شمالی ترین نقاط شهر سکنی گزیده اند و خانه های چند صد متری شان یاد ویرانه های جنوبی شهر را از حافظه هایشان پاک کرده ؛ نمی توانند دردهایی را که در زیر پوست شهر در جریان است و دارد هر شب و روز صدها که هزاران جان را زمین گیر می کند ؛ تسکین دهند و یا حتی بفهمند. دردهای مکدری که دائما تکرار می شود و بر سقف آشیانه هایی که ویرانی می آورد.

□ دیگر از روز کارگر باید گذشت و به درد کارگر رسید. دردی که دیگر گفتنی نیست. که عریان و عور در سطح شهر از جنوب گرفته تا شمال پیش چشم دیگران بی شرمی می کند و فقر را بی پرده و بی تعارف به رخ می کشد. فقری که حالا نه تنها یک عده قلیل که جمع کثیری را در بر گرفته و بر زیست بسیاری از مردم چنگ انداخته تا آینده و امید و زندگی آنان را نیست و نابود کند.

**جعفر بخشی بی نیاز